



۳۳۰۰۷۵۲

بیان ایده تشکیل ارتش واحد اروپایی از سوی رئیس‌جمهور فرانسه در شرایطی که اروپا بر سر خروج از برجام و اقدامات خلاف عرف بین‌الملل آمریکا، در موقعیتی سخت قرار گرفته و احساس ضعف می‌نماید شاید راه چاره‌ای نمادین در مقابل رویکرد به حساب آید که به دلیل اهمیت آن موجب تهیه مقاله حاضر و بررسی اثرات مرتبط با آن در موقعیت ایران در جامعه جهانی گردیده است.

پیشگفتار

رئیس‌جمهور فرانسه طی اظهاراتی ایده تشکیل ارتش واحد اروپایی را برای دفاع از این قاره در مقابل تهدیدات متصور از سوی کشورهای دیگر همچون روسیه، چین و حتی آمریکا مطرح نموده که با موضع‌گیری منفی، صریح و قاطع دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا طی مراسم صدمین سالگرد پایان جنگ جهانی اول روبرو شد.

بیان این ایده در شرایطی که اروپا بر سر خروج از برجام و اقدامات خلاف عرف بین‌الملل آمریکا، در موقعیتی سخت قرار گرفته و احساس ضعف می‌نماید شاید راه چاره‌ای نمادین در مقابل رویکرد به حساب آید که به دلیل اهمیت آن موجب تهیه این گزارش و بررسی اثرات مرتبط با آن در موقعیت ایران در جامعه جهانی گردیده است.

داستانی قدیمی در جامه‌ای نو

از زمان ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید و گام نهادن امانوئل مکرون همتای فرانسوی وی به کاخ الیزه، بر تمایلات استقلال طلبانه اتحادیه اروپا در قبال ایالات متحده افزوده شده که البته سیاست‌های تهاجمی و یکجانبه‌گرایانه ترامپ در وقوع این واگرایی بی‌تأثیر نبوده است، در روزهای گذشته اختلاف نظر آن دو درباره تشکیل ارتش اروپایی بالا گرفته است. ترامپ ۱۸ آبان همزمان با ورود به پاریس برای شرکت در مراسم صد سالگی پایان جنگ جهانی اول، در یک توئیت از برنامه ۱۰ کشور اروپایی برای طرح دفاع مشترک به ابتکار عمل رییس‌جمهوری فرانسه برای مقابله با آمریکا، روسیه و چین انتقاد کرد.

ترامپ با توهین آمیز خواندن این ایده از سوی همتای فرانسوی در توئیتی نوشت:

مکرون رییس‌جمهور فرانسه به تازگی پیشنهاد داده است که اروپا ارتش خود را تشکیل دهد تا بتواند از خود در مقابل

آمریکا، چین و روسیه دفاع کند. بسیار توهین آمیز است. بهتر است اروپا ابتدا سهم عادلانه خود در ناتو را بپردازد. سهمی که آمریکا آن را به مقدار زیادی تامین می کند.

از نگاه مکرون، اروپا دیگر نمی تواند برای حفاظت از خود، روی آمریکا حساب باز کند. از این رو او چند روز پیش در گفت و گو با روزنامه وال استریت ژورنال و همچنین رادیو اروپا یک تاکید کرده بود که ما نمی توانیم از اروپایی ها حفاظت کنیم مگر این که یک ارتش اروپایی واقعی داشته باشیم. از طرف دیگر اختلاف اروپا و آمریکا بر سر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ناتو و هشدار ترامپ در خصوص تامین هزینه های این پیمان نظامی از سوی تمامی اعضا، رهبران اروپایی را نگران ساخته است. ترامپ بارها از متحدان خود در ناتو گلایه کرده که آنها بار مالی پیمان مذکور را روی دوش آمریکا انداخته اند.

لازم به یادآوری است که ناتو بودجه نظامی ندارد ولی اعضای این پیمان متعهد شده اند که سالانه ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را برای مصارف این پیمان نظامی هزینه کنند. به اعتقاد آمریکا، برخی از کشورهای ناتو این مقدار را برآورده نمی کنند. مثلاً در سال جاری میلادی، ایالات متحده ۳.۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف بودجه نظامی کرده در حالیکه گفته می شود این نسبت برای فرانسه، ۱.۸ درصد است.

به باور ناظران، مسوولیت گریزی کاخ سفید در برابر پیمان ها و تعهدات بین المللی ارتباط مستقیمی با ایده ارتش اروپایی دارد. مکرون و دیگر مقامات قاره سبز راهبرد اتمی آمریکا و همچنین تصمیم ترامپ مبنی بر خروج از پیمان منع موشک های هسته ای میان برد که در سال ۱۹۸۷ بین مسکو - واشنگتن منعقد شده بود را تهدیدی علیه خود می دانند؛ موضوعی که اروپایی ها را نسبت به وقوع جنگ سردی دوباره نگران ساخته است.

ترامپ روز شنبه ۱۸ مهرماه همزمان که روسیه را به نقض پیمان منع موشک های هسته ای میان برد متهم می کرد، از احتمال خروج آمریکا از توافق مذکور سخن به میان آورد و تاکید کرد که روسیه این پیمان را محترم نشمرده و برای همین ما این توافقنامه را فسخ کرده و از آن خارج می شویم.

همچنان که انتظار می رفت سرگئی ریابکوف معاون وزیر خارجه روسیه، ایالات متحده را به اقدام متقابل تهدید کرد و برخی رهبران جهان از جمله مقامات اروپایی همچون آلمان به آن واکنش نشان دادند. بعنوان مثال هایکو ماس وزیر امور خارجه این کشور اظهار کرد که ایالات متحده باید تبعات تصمیم خود را برای خروج از پیمان منع موشک های هسته ای میان برد و تاثیری که این تصمیم بر اروپا و تلاش های آتی خلع سلاح در جهان خواهد گذاشت، در نظر بگیرد.

لازم به یادآوری است که بر پایه پیمان منع موشک های هسته ای میان برد که حدود سه دهه پیش بین رونالد ریگان رئیس جمهوری آمریکا و میخائیل گورباچف آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی امضا شد، دو طرف از تولید و آزمایش موشک های کوتاه برد ۵۰۰ کیلومتر تا میان بردهایی ۵۵۰۰ کیلومتر منع می شدند.

البته این تنها مکرون نیست که خواستار تشکیل ارتش اروپایی است و پس از ماجرای برگزیت و رای بریتانیایی‌ها به جدایی از پیکره اتحادیه، وزیران دفاع چهار کشور آلمان، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا در ماه اکتبر ۲۰۱۶ پیشنهادات خود را برای تشکیل یک ارتش مشترک اعلام کردند.

این پیشنهاد مشترک که در قالب نامه به فدریکا موگرینی مسوول سیاست خارجی اتحادیه ارائه شده بود بر ضرورت اتخاذ یک سیاست دفاعی قوی، معتبر و واقع بینانه از سوی اروپا تاکید می کرد. در بخشی از این ماه آمده بود ما معتقدیم در موقعیت پیچیده سیاسی کنونی که حاصل بحران مهاجران، مشکلات اقتصادی و امنیتی و نیز خروج بریتانیا از اتحادیه اروپاست و به دلیل بدتر شدن فضای امنیتی در داخل و خارج اروپا، وجود یک سیاست دفاعی منسجم و قوی اروپایی ضروری است.

آنچنان که از سخنان سران اتحادیه برداشت می شود، آنها قصد ندارند نیروی دفاعی مشترک اروپایی را با ناتو جایگزین کنند اما در صددند تا از آن بعنوان مکمل ناتو و پر کردن خلا ناشی از کاستی های پیمان آتلانتیک شمالی بهره گیرند؛ ارتشی که به دور از تصمیم سازی های کاخ سفید، تمام هم و غم خود را بر منافع اروپا متمرکز کند.

همانطور که ژان کلود یونکر رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا مارس ۲۰۱۵ در گفت و گو با روزنامه آلمانی ولت ام زونتاک ضمن تاکید بر لزوم تشکیل ارتش مشترک اروپایی با بیان این که چنین ارتشی در رقابت با ناتو نخواهد بود، اظهار کرد که ارتش اروپایی به همکاری های بیشتر در طراحی، تولید و خرید ابزار نظامی خواهد انجامید و بدین گونه باعث کاهش چشمگیر هزینه های نظامی خواهد شد.

علت مخالفت ترامپ با رهبران اروپایی

رئیس جمهوری آمریکا معتقد است که اروپا به جای این اقدام باید با افزایش هزینه های نظامی خود به تقویت بیشتر بودجه ناتو کمک کند چون اکثر بودجه ناتو را ایالات متحده فراهم می کند. در همین راستا همتایان اروپایی سعی دارند تا بودجه ناتو را افزایش دهند تا رضایت ترامپ را جلب کنند و علاوه بر ناتو، بر ارتش واحد اروپایی تمرکز کنند.

درست یک هفته پس از طرح خواسته امنوئل مکرون، رئیس جمهوری فرانسه برای تشکیل ارتش واحد اروپایی، جیمز متیس، وزیر دفاع آمریکا از سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، بعنوان سنگ بنای حفاظت از اروپا نام برد.

تاکید وزیر دفاع آمریکا بر اهمیت ناتو در حالی صورت می گیرد که فرانسه و آلمان از شکلگیری یک نیروی نظامی واحد اروپایی برای حفاظت از این قاره در قبال تهدیدهای جهانی حمایت کرده اند. این ایده برای نخستین بار چهارشنبه ۷ نوامبر از سوی امنوئل مکرون مطرح شد.

رئیس‌جمهوری فرانسه که پیشتر نیز تاکید کرده بود که اروپا باید بتواند در برابر روسیه، چین و حتی ایالات متحده آمریکا از خود دفاع کند در توجیه ضرورت تشکیل این نیروی واحد گفته است: در برابر روسیه که با ما هم مرز است و نشان داده که می‌تواند یک تهدید باشد، باید اروپایی داشته باشیم که به تنهایی و بدون وابستگی به ایالات متحده قادر به دفاع از خود است.

این طرح که بی شک خوشایند ایالات متحده آمریکا نیست و ابتدا با نقد تند دونالد ترامپ مواجه شد ولی با این وجود خانم مرکل تاکید کرد که وجود ارتش اروپا نه تنها با ناتو مغایرتی ندارد بلکه موجب حضور پر قدرت اروپا در ناتو خواهد شد و ضامن برقراری صلح پایدار میان کشورهای این اتحادیه خواهد شد.

صدراعظم آلمان در عین حال خواستار تشکیل شورای عالی امنیت اتحادیه اروپا برای اتخاذ تصمیم در شرایط خاص شد. چراکه به گفته خانم مرکل اروپا دیگر نمی‌تواند بر روی پشتیبانی دیگران حسابی باز کند.

با وجود مخالف آقای ترامپ با تشکیل ارتش واحد اروپایی ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهوری روسیه این خواست سران اتحادیه اروپا را خواستی طبیعی ارزیابی کرده بود.

نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم تحلیل واضح و درستی از شرایط اروپا در طول تاریخ ارائه دهیم بایستی به چالش‌های داخلی این قاره و دیگر کشورهای جهان بپردازیم، معمولاً آنچه به عنوان اروپا از آن یاد می‌شود عبارت است از کشورهای حوزه اسکانديناوی، حوزه بالتیک، ایسلند، اروپای شرقی، اروپا مرکزی، انگلستان، اروپای غربی، روسیه و بخش غربی ترکیه که همواره دو کشور اخیر جز اروپای سیاسی محسوب نشده و همواره محور بحث‌ها در خصوص اروپا حول محور کشورهای اروپای شرقی، مرکزی و انگلستان بوده است که مناقشات اساسی در این قاره را باعث شده اند.

چالش مرزبندی با روسیه و آلمان و قدرت صنعتی کشورهای اروپای مرکزی بعد از قرارداد وستفالی و عصر تولیدات صنعتی موجب درگیری قرون اخیر در اروپا به شمار می‌آید، اما درگیری‌های اروپا دارای یک پایه آرمانی نیز هست و آن ایده یکپارچگی کشورهای اروپایی به مثابه یک کشور ملهم از حکومت امپراطوری روم مقدس و حکومت شارل مانی (از دیدگاه هیتلر و هم حزبی‌هایش، رایش اول و دوم) است که افرادی همچون لویی چهاردهم، ناپلئون بناپارت و آدولف هیتلر با این ایده دست به تسخیر کشورهای اروپا زدند!

ورود جوامع غرب به عصر صنعت و ملاحظات مرتبط با کسب منابع تولید، نیروی کار ارزان و فراهم نمودن بازار فروش از اوایل قرن نوزدهم ابرقدرت نوظهوری به نام آمریکا را که دارای قرابت و ریشه‌ای اروپایی بود را به بهانه پشتیبانی و ایجاد صلح در اروپا وارد دو جنگ اول و دوم نمود ضمن اینکه قبول این حقیقت که عدم ورود آمریکا به جنگ‌های جهانی

موجب تغییر در جغرافیای سیاسی اروپا می‌شد امری دور از ذهن نیست چراکه کشورهای اروپایی امکان مقابله با توان نظامی آلمان را نداشته و این مشکل با ورود آمریکا توازن قوا را به نحو چشمگیری به نفع متفقین تغییر نمود و حتی در دوران جنگ سرد نیز سدی قدرتمند در مقابل تهدیدات اتحاد جماهیر شوروی بوده است.

آمریکا توانست طی دو جنگ جهانی اول و دوم توانست با بهره‌گیری از شرایط بعد از جنگ و سرمای‌گذاری حمایتی در بازسازی کشورهای اروپایی صدمه دیده در چارچوب طرح مارشال و ناتو موفق به استقرار یکی از عظیم‌ترین پایگاه‌های اقتصادی و نظامی در ابعاد زمینی و هوایی در قالب فرماندهی اروپا (/) در این قاره دایر نماید که بنابه قرارداد صلح امضا شده در پایان جنگ دوم و ادامه تهدیدات شوروی دایر گردید که اینک علیرغم فروپاشی شوروی به بهانه‌های گوناگون به حیات خود ادامه داده است.

ایده تشکیل ارتش واحد اروپایی از طرف رئیس‌جمهور فرانسه نیز می‌تواند بیانگر خواست کشورهای اروپایی مرکزی عمدتاً صاحب صنعت برای خروج نظامی آمریکا از این قاره می‌باشد لکن دارای ملاحظات خاص خود است، اول از همه اینکه رشد صنایع و اقتصاد کشورهای فوق به دلیل سرمایه‌گذاری کمتر در حوزه دفاعی به دلیل وجود پیمان ناتو و حمایت آمریکا بوده است که تشکیل ارتش واحد موجب وارد آمدن فشار سنگین بر اقتصاد ایشان خواهد بود از سوی دیگر قراردادهای صلح جنگ دوم جهانی به آمریکا اجازه استقرار مشروع در آلمان و ایتالیا را داده است، ضمن اینکه بنابه قرارداد فوق کشورهای بازنده جنگ مجاز به داشتن تسلیحات سنگین در ارتش‌های خود و توسعه سازمانی مربوطه نخواهد بود، الایحال بیان چنین نظراتی توسط مسئولین عالی دول اروپایی مبین میل این کشورها برای خروج از سلطه آمریکا در این قاره بوده که می‌تواند فرصتی مناسب برای دیگر کشورهای درگیر با سیاست‌های سلطه‌جویانه ایالات متحده باشد.

ایده تشکیل ارتش اروپایی توسط رئیس‌جمهور فرانسه و اعلام آمادگی دولت فعلی آلمان از آن، حدس و گمانه‌زنی‌های بسیاری را درباره قاره سبز رقم زده است. اینکه، آیا اروپا در حال تدوین استراتژی جدیدی است؟ و جایگاه ایران در برابر این استراتژی چیست و چه تاثیری بر ما می‌گذارد؟ در اینجا، قصد داریم به این منظور پردازیم و در قالب تدوین چند سناریو، قالب شناختی آن را ترسیم کنیم.

برای درک این منظور ابتدا باید پرسید، مراد از ارتش اروپایی چیست؟ و قرار است این ارتش اروپایی چه چیزی را محقق کند؟ بدین نحو، که اگر ارتش اروپایی مسیر دستیابی به هدف است، این هدف چیست؟ در واقع، مکرون و مرکل چه نقص و عیبی دیده‌اند یا به عبارتی چه ترسی دارند که ارتش اروپایی را تجویز می‌کنند؟ و مشخصات این ترس چیست که چنین نسخه‌ای برای آن پیچیده می‌شود؟

برای پاسخ به ترس‌های قاره سبز به عنوان نشانه‌های یک نقص در وضعیت موجود برای فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها می‌توان

به چند نکته اشاره کرد؛ ابتدا، ترس از جنگی که اروپا درگیرش شود و نظام ناتو نتواند با آن مقابله کند یا لاجرم برای آن راه‌حلی بیابد. این جنگ، جنگ اتحادیه اروپا با انگلستان است که اتفاقاً نسبت به فرانسوی‌ها و آلمان‌ها نزدیک‌تر به آمریکایی‌ها هم در ناتو هستند. خروج انگلیس و سقوط دولت کامرون نشانه این ترس است. دومین ترس، ترس از جنگ آمریکا با روسیه است. جنگی که کشورهای اروپایی به واسطه نزدیکی جغرافیایی و اقتصادی به روسیه و حضور در ناتو، ناگزیر از دریافت خسارت ناشی از آن هستند. برنامه خروج ترامپ از آی ان اف که بسیاری آن را آغاز جنگ سرد می‌دانند. سومین ترس، از روند سیاست خروج آمریکا از معاهدات و عدم پایبندی به معاهدات بین‌المللی ناشی می‌شود. نظیر معاهده اقلیمی پاریس، خروج از برجام و نادیده گرفتن منافع شرکت‌ها و دولت‌های فرانسه و آلمان در ایران. تشدید تحریم علیه روسیه و نادیده گرفتن منافع شرکت‌های مشارکتی آلمان‌ها در روسیه، خروج آمریکا از عرف رایج و مرسوم گمرکی واردات و صادرات میان اروپا و آمریکا. چهارمین ترس، ترس از جنگ اقتصادی و عدم امید به موفقیت در این جنگ با امریکاست تا زمانیکه رقیب جدی‌تری به نام چین وجود دارد. ناتوانی اتحادیه اروپا از تدوین سیاست‌های مقابله‌ای با آمریکا که به خصوص خود را پس از خروج آمریکا از برجام نشان داد، بدین نحو، که اروپایی‌ها را بیش از پیش به ضعف خود آگاه کرد. بحران‌های مهاجرتی و بحران آب‌هوایی و اقلیمی که از طریق تبلیغات احزاب دست‌راستی و پوپولیستی به بحران‌های اجتماعی تبدیل شده است و می‌تواند از طریق حزب لوپین در فرانسه و حزب آلترناتیو در آلمان هر دوی زمامداران آلمان و فرانسه را به زیر بکشد. سیاست فعلی اروپا با زمامداران فعلی‌اش بیش از هر چیزی پیام آور یک ترس جدی یعنی ترس از جنگ است. آلمان به دلیل اقتصاد مبتنی بر صادراتش و دیپلماسی فعال‌اش در سیاست خارجی همواره خواهان کاهش تنش بوده است، از همین رو با افزایش بودجه نظامی‌اش در ناتو مخالف است. فرانسه هم به دلیل موانع داخلی نظیر بیکاری و نرخ بالای مخارج دولت در موضع ضعف است. جدا از این، جنگ، برای هر کس نان نداشته باشد برای مخالفان زمامداران کنونی اروپا دارد. دست‌راستی‌ها و پوپولیست‌ها بیش از هر زمانی می‌توانند گفتمان خود را در جنگ برجسته سازند.

تمامی نشانه‌های بالا به عنوان سیمپتوم یک بیماری یک تصویر شناختی از فرانسه و آلمان می‌سازد که با آن حالا خود را می‌بیند. این تصویر شناختی چیست؟ تصویر شناختی به بهترین نحو در گفتمان فرانسوی‌ها قابل مشاهده است اینکه، آمریکایی‌ها با ما همچون رعیت خود رفتار می‌کنند و نداشتن استقلال. در واقع نزدیکی به آمریکا و گره خوردن سیاست‌های اروپا برای نزدیک نگه داشتن آمریکا در کنار خود، بیش از هر چیزی فرانسه را در موضع ضعف قرار داده است. مفهوم عدم استقلال زمانی به یک مفهوم جدی‌تر تبدیل می‌شود که آن را در گفتمان ناسیونالیست افراطی دست‌راستی‌ها و لحن تحقیر آمیز ترامپ درک کنیم که به عنوان نوک پیکان حمله به سوی مدیران فعلی اروپا نشانه رفته است. تصویر شناختی دیگری، یعنی اروپا در چشم دیگران چگونه جلوه می‌کند: بازیگری درجه دو که نمی‌توان از آن به عنوان بازیگری جدی در جدال روسیه، چین و آمریکا نام برد. سیاسی در برابر آمریکا، اقتصادی در برابر چین و نظامی در برابر روسیه. برای همین منظور اروپا نیاز دارد به عریان‌سازی از استقلال دست بزند. به عبارتی ساده‌تر اروپا نیازمند یک جنگ تبلیغاتی است تا هم اتهامات دست‌راستی‌ها را خنثی سازد و هم به بیرونی‌ترین شکل استقلال خودش را نمایش دهد. در واقع استقلال به این اعتبار چیزی نیست، جز تصویرسازی اروپا از خود به عنوان یک قطب بالقوه در نظام احتمالی چند قطبی، که با یک دست پیش می‌کشد با یک دست پس می‌زند. اروپا می‌خواهد هم در ناتو بماند و بی طرفی آمریکا در جنگ احتمالی با انگلستان را تا حدودی تضمین کند و هم در جنگ احتمالی آمریکا با روسیه بی طرفی خود را

قطعیّت بخشید. اما اینکه، تا چه حد آلمان و فرانسه می‌توانند پروژه خود را عملی کنند در پرده ابهام است. شواهد امر نشان می‌دهد، فرانسه درگیر مشکلات داخلی خود است و دولت ترامپ نیز بیشتر به دست‌راستی‌های این دو کشور میل دارد و دولت آلمان هم آنقدر به فکر جیب و صادرات خود است که کمتر حاضر است برای این تصویرسازی خرج کند یا حتی المقذور وارد یک جدال واقعی شود.

بنابراین، ارتش اروپایی که برخی آن را برآمده از مدل تفکر هابرماس درباره شهروند اروپایی در استراتژی مکرون می‌بینند، یک استراتژی محافظه‌کارانه است که از همان ابتدا می‌خواهد همه چیز را داشته باشد و هیچ چیز هم از دست ندهد. ارائه سیمای چند قطبی از نظام بین‌الملل که یکی از بازیگران آن اروپا باشد با توجه به اعلام نظر مکرر از اینکه قرار نیست با ناتو مخالفت کند، بیشتر شبیه به یک جوک می‌ماند.

جمهوری اسلامی ایران با داشتن ویژگی‌ها و امکانات طبیعی و رویکردهای سیاسی مستقل از رویه‌های آمریکا یکی از فرصت‌های دیرین برای پشتیبانی صنعتی و بازار فروش محصولات اروپایی می‌باشد که می‌تواند بصورت یک بازی برد برد موجب انتفاع هر دو طرف ایرانی و اروپایی گردد ضمن اینکه سیاست‌های متخذه دولت‌های بعدی آمریکا روند فوق را تسریع یا کند می‌نمایند و عملکرد لابی‌های صهیونیستی و سرویس‌های امنیتی مرتبط و گروه‌های مخالف نظام تلاش جدی را در خصوص مخدوش نمودن چهره نظام در اروپا ایفا می‌نمایند.

در آخرپرسش انضمامی‌تر؛ جایگاه ما در برابر این استراتژی چیست و چه تاثیری بر ما می‌گذارد؟ و با توجه به ترس‌های اروپایی‌ها که در بالا بدان اشاره شد و چیزی که اروپایی‌ها از طریق ارتش اروپایی درصدد آن هستند آن را به دست بیاورند، نقش ما چگونه ساخت می‌یابد؟ فرضیه ما به عنوان یک پاسخ خام این است، ایران تنها زمانی می‌تواند در این استراتژی برای خود نقشی سازنده ایجاد کند، که در ارائه نمایش استقلال طلبانه اتحادیه اروپا به یک تماشاچی بازی‌گردان تبدیل شود. مراد از تماشاچی بازی‌گردان، این است که ایران از یاد نبرد این جدال، یک جدال واقعی نیست و دوم، ضمن افزودن بر ترس‌های آلمان‌ها و فرانسوی‌ها بیش از پیش آن‌ها را در کارکتری که برای خود ساخته‌اند واقعی جلوه دهد. یمن، لبنان، الجزیره، سوریه، محل برگزاری این نمایش است. درست جایی که هم دست ایران در آن بازتر است و هم فرانسه علاقه زیادی برای اکران نمایش‌اش در آنجاها دارد. نیاز به یادآوری نیست؛ ارتش اروپایی قرار است در مقابل روسیه و چین و آمریکا بایستد، ولی از آنجایی که توان درگیر شدن رودرو با آنها را ندارد، از خود بازیگری بین‌المللی می‌سازد و در مکان‌های به جدال دامن می‌زند که کم‌تر تحریک کننده باشد، ایران باید ابعاد این جدال‌ها را گسترش دهد. علاوه بر این، ارتش اروپایی به عنوان عنصر تکمیل کننده ناتو آنگونه که مرکل و مکرون مدعی آن هستند باید به عنصری منقطع ناتو تبدیل شود و این امر تحقق نمی‌پذیرد مگر واقعی شدن این نمایش.

اما، مراد از تماشاچی بازی‌گردان چیست؟ به این معنی نیست که کارگزار در اینجا [تماشاچی] قرار است بازی جدیدی ابداع کند و یا قوانین بازی را به نفع خود تغییر بدهد. در اینجا استفاده از تماشاچی از همین حیث است که تماشاچی هیچ

برتری نسبت به ساختار ندارد و در عین حال هم ساختار همه چیز نیست و کارگزار مهره‌ای در دست ساختار نمی‌باشد.

واقعیت این است کارگزاری با قدرت محدود به تبع قدرت محدودی دارد. البته در صورتی که بخواهیم صحنه قدرت و زمین بازی را بسیط و مستقل در نظر بگیریم. بسیط به معنی گستردگی آن و مستقل از این حیث که اصلاً بپذیریم جهانی مستقل در برابر ادراک ما وجود دارد و که معرفت‌شناختی ما جز به جز آن را درک و ترسیم می‌کند و کاملاً بر آن منطبق است. اما، اگر معرفت را برابر با خلاقیت و محصول اجماع بدانیم هسته سخت ساختار در هم می‌شکند. در واقع، مراد از صحنه‌گردانی اشاره به نوع معرفت ما دارد که از طریق فضای گفتمانی که کارگزار برای خود تعریف ساخت می‌یابد.

ارتش اروپایی زمانی برای کارگزار ایرانی معنی پیدا می‌کند که آن را در فضای معرفتی خلاق و اجتماعی بسازد. در عین حال با آن بخش از خصلت ضدپدیداری () چنین پدیده‌های سیاسی مقابله کند. خصلت ضدپدیداری که بیشتر اقدامات سیاسی امروز حول آن ساخته می‌شود این است که کشورهای از جنس فرانسه سعی می‌کنند، سیمایی از پدیدارهای سیاسی ارائه بدهند که ما را گول بزند و این واقعیت را که آن‌ها با علت معلول واقعی در تضاد هستند را پنهان کنند. خصلت ضد پدیداری روی این اصل که ما رابطه مستقیمی با پدیده داریم ساخت می‌یابند. اینکه، بله، ارتش اروپایی قرار است در ضدیت با ناتو عمل کند، این در حالی است که اساساً رابطه علی معلول پیوند امریکا و اروپا قرار نیست چنین باشد. دوم، فراسوبری، اشاره به خصلت ساخت مفهوم برای یک پدیده دارد. سوم، پنهان‌سازی، مخفی‌سازی علت معلولی.

بنابراین، تماشاچی بازی‌گردان با خصلت ضد پدیداری عمل می‌کند، پنهان‌سازی‌های ضد معلولی یک پدیدارسیاسی را درک می‌کند و در عین حال در دام فراسو بری و سطحی‌نگری گول زنده نمی‌افتد و این مکانیسم زمانی عملی می‌شود که به صورت خلاق و اجتماعی فضای بازی خود را تعریف کند و واقعیت را به شکل کاملاً واقعی آن در همین فضای گفتمانی ادراک کند. برای درک بهتر می‌توان به واقعیت یک متن اشاره کرد، که متن صرفاً آن چیزی از واقعیت را نمی‌گوید که قصدش را دارد که در واقع هر متنی پنهان‌سازی جنبه‌های مختلف متن، حذف بخشی از متن از طریق برجسته‌سازی است.

حال باید پرسید ارتش اروپایی جدا از اینکه می‌خواهد چه چیزی را تعریف کند، قصد دارد چه چیزی را از طریق برجسته‌سازی خود پنهان سازد؟ و نقش ایران دقیقاً در این وقفه یا مونت سکوت چیست؟ نقش ایران را بیشتر توضیح دادیم. آنچه ساختار رئالیستی به ما می‌گوید این است که ایران برای ایفای نقش خود قدرت محدود دارد. اما، این در حالی است که فضای سیاسی مقابل ایران را فضای بسیط و مستقل تعریف کنیم. در اینجا، کارگزار هیچ نقشی از خود ندارد و تنها تابع ساختار است. اما، اگر بپذیریم واقعیت در ادراک ما تماماً آنچیزی نیست که ارائه می‌شود و پدیدارها تمام واقعیت نیستند و از خصلت ضد پدیداری پیروی می‌کنند قصه متفاوت می‌شود. نحو ادراک ما مبتنی بر فضای گفتمانی و خلاق ما، معنی قدرت و اختیار ایران برای پذیرش نقش کارگزار تغییر می‌دهد. از این رو، ایران نه یک مهره یا یک بازیگر با نقش کنشگری محدود در زمین بازی دیگران که خود صاحب سبک و خلاقیت می‌شود. در اینجا کارگزار و ساختار آلیاژی

درون یکدیگر هستند نه کارگزار مرعوب و مقهور ساختار. برای این منظور ابتدا باید پرسید، پدیدار چه چیزی را در ساختار پنهان می‌سازد، مراد این است، آن رابطه ضد معلولی که پدیدار با آن در تضاد است چیست؟ دوم، چطور یک واقعیت به فراسو برده می‌شود، در واقع، یک ابژه و یک واقعیت سیاسی چگونه خود را از طریق مفهوم‌سازی به پیش می‌برد؟